

راهنامه

انسان ۲۵۰ ساله

بیانات مقام معظم رهبری درباره زندگی سیاسی - مبارزاتی ائمه معصومین علیهم السلام

جزوه‌ی مطالعاتی جلسه‌ی اول «راهنامه»

راهنامه: کتابی که بدان کشتی بانان راه سپرند و بسوی لنگرگاه و جز آن پی برند.

انسان ۲۵ ساله

بیانات مقام معظم رهبری درباره زندگی سیاسی - مبارزاتی ائمه معصومین علیهم السلام

مقدمه

غربت ائمه علیهم السلام به دوران زندگی این بزرگواران منتهی نشد، بلکه در طول قرن‌ها، عدم توجه به ابعاد مهم و شاید اصلی از زندگی این بزرگواران، غربت تاریخی آنها را استمرار بخشید. یقیناً کتاب‌ها و نوشته‌ها در طول این قرون، از ارزش بی‌نظیری برخوردارند، زیرا توانسته‌اند مجموعه‌ای از روایاتی را که در باب زندگی این بزرگواران هست، برای آیندگان یادگار بگذارند. لکن عنصر «مبارزهٔ سیاسی حاد»، که خطِ ممتد زندگی ائمه هدی علیهم السلام را در طول ۲۵۰ سال تشکیل می‌دهد، در لابه‌لای روایات و احادیث و شرح‌حال‌های ناظر به جنبه‌های علمی و معنوی، گم شده.

زندگی ائمه علیهم السلام را ما باید به عنوان درس و اسوه فرا بگیریم، نه فقط به عنوانِ خاطره‌های شکوه‌مند و ارزنده؛ و این، بدون توجه به روش و منشِ سیاسی این بزرگواران، ممکن نیست. بنده شخصاً علاقه‌ای به این بُعد و جانب از زندگی ائمه علیهم السلام پیدا کردم، و بد نیست این را عرض کنم که اول بار این فکر برای بنده در سال ۱۳۵۰ و در دوران محنت‌بارِ یک امتحان و ابتلای دشوار پیدا شد. اگرچه قبل از آن به ائمه به صورتِ مبارزان بزرگی که در راه اعلای

کلمهٔ توحید و استقرار حکومت الهی فداکاری می‌کردند توجه داشتیم، اما نکته‌ای که در آن برهه ناگهان برای من روشن شد، این بود که زندگی این بزرگواران، علی‌رغم تفاوت ظاهری - که بعضی، حتی میان برخی از بخش‌های این زندگی احساس تناقض کردند - در مجموع یک حرکت مستمر و طولانی است، که از سال دهم، یازدهم هجرت شروع می‌شود و ۲۵۰ سال ادامه پیدا می‌کند و به سال دویست‌وشصت - که سال شروع غیبت صغری است - در زندگی ائمه خاتمه پیدا می‌کند.

این بزرگواران یک واحدند، یک شخصیتند. شک نمی‌شود کرد که هدف و جهت آنها یکی است. پس ما به‌جای اینکه بیابیم زندگی امام حسن مجتبیٰ علیه‌السلام را جدا و زندگی امام حسین علیه‌السلام را جدا و زندگی امام سجاد علیه‌السلام را جدا تحلیل کنیم - تا احیاناً در دام این اشتباه خطرناک بیفتیم که سیرهٔ این سه امام به‌خاطر اختلاف ظاهری با هم متعارض و مخالفند - باید یک انسانی را فرض کنیم که ۲۵۰ سال عمر کرده، و در سال یازدهم هجرت قدم در یک راهی گذاشته و تا سال دویست‌وشصت هجری این راه را طی کرده.

تمام حرکات این انسان بزرگ و معصوم با این دید قابل فهم و قابل توجیه خواهد بود. هر انسانی که از عقل و حکمت برخوردار باشد - ولو نه از عصمت - در یک حرکت بلندمدت، تاکتیک‌ها و اختیارهای موضعی خواهد داشت. گاهی ممکن است لازم بداند تند حرکت کند و گاهی کند، گاهی حتی ممکن است به عقب‌نشینی حکیمانه دست بزند، اما همان عقب‌نشینی هم از نظر کسانی که علم و حکمت و هدف‌داری او را می‌دانند، یک حرکت به جلو محسوب می‌شود. با این دید، زندگی امیرالمؤمنین با زندگی امام مجتبیٰ با زندگی حضرت ابی‌عبدالله با زندگی هشت امام دیگر - تا سال دویست‌وشصت - یک حرکت مستمر است. این را بنده در آن سال متوجه شدم و با این دید وارد زندگی آنها شدم، یک‌بار دیگر نگاه کردم و هرچه پیش رفتم این فکر تأیید شد. توجه به اینکه زندگی مستمر این عزیزان معصوم و بزرگوار - از اهل بیت رسول خدا - با یک جهت‌گیری سیاسی همراه است، قابل این است که به عنوان یک فصل جداگانه، مورد عنایت قرار بگیرد، و بنده به این مطلب خواهم پرداخت؛ ان شاء الله مایلم این جمله را قدری با شرح و تفصیل عرض کنم.

اولاً مبارزهٔ سیاسی یا مبارزهٔ حادّ سیاسی که ما به ائمه علیهم السلام نسبت می‌دهیم یعنی چه؟ منظور این است که مبارزات ائمهٔ معصومین علیهم السلام فقط مبارزهٔ علمی و اعتقادی و کلامی نبود؛ از قبیل مبارزات کلامی‌ای که در طول همین مدت شما در تاریخ اسلام مشاهده می‌کنید. مثل معتزله، مثل اشاعره و دیگران. مقصود ائمه از این نشست‌ها و حلقات درس و بیان حدیث و نقل معارف و بیان احکام فقط این نبود که یک مکتب کلامی یا فقهی را که به آنها وابسته بود، صددرصد ثابت کنند و خصوم خودشان را مُفهم کنند، چیزی بیش از این بود. همچنین یک مبارزهٔ مسلحانه هم از قبیل آن چیزی که انسان در زندگی جناب زید و بازماندگانش، و همچنین بنی‌الحسن و بعضی از آل جعفر و دیگران، در تاریخ زندگی ائمه علیهم السلام می‌بیند، نداشتند. البته آنها را به‌طور مطلق هم تخطئه نمی‌کردند، بعضی را تخطئه می‌کردند به دلایلی غیر از نفس مبارزهٔ مسلحانه، بعضی را هم تأیید کامل می‌کردند، در بعضی هم به نحو پشت جبهه شرکت می‌کردند. «لَوَدِدْتُ أَنْ الْخَارِجِيَّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ خَرَجَ وَ عَلَيَّ نَفَقَةٌ عِيَالِهِ» کمک مالی و آبرویی، کمک به جادادن و مخفی کردن و از این قبیل. لیکن خودشان به عنوان ائمه علیهم السلام آن سلسله‌ای که ما می‌شناسیم، وارد در مبارزهٔ مسلحانه نبودند و نمی‌شدند. مبارزهٔ سیاسی، نه آن اولی است و نه این دومی، عبارت است از مبارزه‌ای با یک هدف سیاسی. آن هدف سیاسی چیست؟ عبارت است از تشکیل «حکومت اسلامی» و به تعبیر ما «حکومت علوی».

ائمه از لحظهٔ وفات رسول‌الله تا سال دویست‌وشصت، درصدد بودند که حکومت الهی را در جامعهٔ اسلامی به‌وجود بیاورند، این، اصل مدعا است. البته نمی‌توانیم بگوییم که می‌خواستند حکومت اسلامی را در زمان خودشان - یعنی هر امامی در زمان خودش - به‌وجود بیاورند؛ آینده‌های میان‌مدت و بلندمدت و در مواردی هم نزدیک‌مدت وجود داشت. مثلاً در زمان امام مجتبی علیهم السلام، به نظر ما تلاش برای ایجاد حکومت اسلامی، در آیندهٔ کوتاه‌مدت بود. امام مجتبی در جواب به آن کسانی - مُسَيَّبِ بْنِ نَجَبَه و دیگران - که می‌گفتند چرا شما سکوت کردید می‌فرمود: «وَ إِنْ أَدْرَى لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ» و در زمان امام سجاد به نظر بنده، برای آیندهٔ میان‌مدت بود، که حالا در این باره شواهد و مطالبی را که هست، عرض

۱. بحار الانوار/ج ۴۶/ص ۱۷۲، (امام صادق فرمودند: هر آینه دوست دارم که خروج‌کنندهٔ آل محمد قیام کند و مخارج خانواده‌اش بر عهدهٔ من،»
 ۲. سوره مبارکه انبیا/ آیه ۱۱۱، «و نمی‌دانم، شاید آن برای شما آزمایشی و [مهلت] برخورداری تا زمانی [معین] باشد.»

خواهم کرد. در زمان امام باقر علیه‌الصلوة و السلام احتمال زیاد این است که برای آینده کوتاهمدت بود. از بعد از شهادت امام هشتم، به گمان زیاد، برای آینده بلندمدت بود. برای چه موقع؟ مختلف بود، اما همیشه بود. این، معنای مبارزه سیاسی است.

همه کارهای ائمه علیهم‌السلام، غیر از آن کارهای معنوی و روحی که مربوط به اعلائی نفس یک انسان و قرب او به خدا است - بَيْنَهُ وَ بَيْنَ رَبِّهِ - یعنی درس، حدیث، علم، کلام، مُحاجّه با خصوم علمی، با خصوم سیاسی، تبعید، حمایت از یک گروه و رد یک گروه، در این خط است. برای این است که حکومت اسلامی را تشکیل بدهند. این، مدعا است. ۱۳۶۵/۴/۲۸

اصلاً ائمه علیهم‌السلام آیا یک زندگی سیاسی داشتند یا نه؟ آیا زندگی ائمه علیهم‌السلام فقط این بود که یک عده شاگرد، یک عده مرید، یک عده علاقه‌مند را دور خودشان جمع کنند، احکام نماز و احکام زکات و احکام حج و اخلاقیات اسلامی و معارف و اصول دین و عرفان و این چیزها را به آنها بیان کنند و همین و بس؟! یا نه، غیر از این چیزهایی که گفته شد و روح آنچه که گفته شد، یک چهارچوب دیگری در زندگی ائمه است که آن، همان زندگی سیاسی ائمه علیهم‌السلام است؛ این یک مطلب بسیار مهمی است که باید روشن شود. البته در فرصت‌های کوتاه جای بحث استدلالی و مشروح نیست. من رئوس مطالب را عرض می‌کنم برای اینکه آن کسانی که شوق دارند دنبال این مسئله بروند، با این چهارچوب یک‌بار دیگر روایات را نگاه کنند و کتب تاریخ را ببینند، آن وقت معلوم می‌شود که زندگی موسی بن جعفر یا ائمه دیگر ما علیهم‌السلام چه حقیقتی است که امروز هم همچنان مبهم و ناگفته و ناشناخته است. ائمه علیهم‌السلام بعد از آنکه احساس کردند، در محیط امامت و محیط اهل بیت احساس شد، که هدف پیغمبر برآورده نشد، یعنی «يُرِيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ» انجام نگرفت. بعد از آنی که دیدند که تشکیل یک نظام اسلامی، تشکیل یک دنیای اسلامی آن طوری که پیغمبران خواسته بودند بعد از دوران صدر اول، به کلی فراموش شد، جای نبوت و امامت را سلطنت گرفت، کسری‌ها و قیصرها و قلدرها و اسکندرها و دیگر نامداران ظالم و طاغی تاریخ در لباس جانشینی و خلافت با نام سلسله بنی امیه و بنی عباس روی کار آمدند و قرآن به آن شکلی که ارباب مُلک

۱. سوره مبارکه آل عمران / آیه ۱۶۴، «...پاکشان کند و کتاب و حکمتشان بیاموزد.»

و قدرت می‌خواستند تفسیر شد و ذهن‌های مردم تحت تأثیر عملکرد خائنانه آن عالمانی که سر در آخور مطامع و محبت‌های مادی ارباب حکومت و ملک داشتند، قرار گرفت، بعد که اینها را دیدند یک نقشه کلی در زندگی ائمه به وجود آمد.

اینی که می‌گویم ائمه، یعنی همه ائمه، از امیرالمؤمنین تا امام عسکری علیهم‌السلام. بنده بارها گفتم زندگی ائمه علیهم‌السلام را که ۲۵۰ سال طول کشیده، زندگی یک انسان به حساب بیاوریم، یک **انسان ۲۵۰ ساله**؛ از هم جدا نیستند «کلهم نورٌ واحدٌ». هر کدام از اینها که یک حرفی زدند، این حرف در حقیقت از زبان آن دیگران هم هست. هر کدام از اینها که یک کاری انجام داده‌اند، این در حقیقت کار آن دیگران هم هست. یک انسانی که ۲۵۰ سال گویی عمر کرده است. تمام کارهای ائمه در طول این ۲۵۰ سال کار یک انسان با یک هدف، با یک نیت، و با تاکتیک‌های مختلف است.

ائمه علیهم‌السلام وقتی که احساس کردند که اسلام رو به غربت افتاد و جامعه اسلامی تشکیل نشد، چند هدف را اهداف اصولی خود قرار دادند. یکی «تبیین اسلام به شکل درست». اسلام از نظر آن کسانی که در رأس قدرت در طول این سالیان طولانی درازمدت قرار داشتند، یک چیز مزاحم بود. اسلام پیغمبر، اسلام قرآن، اسلام جنگ بدر و حنین، اسلام ضدتجمل پرستی، اسلام ضدتبعیض، اسلام طرفدار مستضعفان، اسلام کوبنده مستکبران به درد آن کسانی نمی‌خورد که می‌خواستند با ماهیت فرعون، لباس موسوی بپوشند، با ماهیت نمردی، لباس ابراهیمی بپوشند؛ امکان نداشت. مجبور بودند اسلام را تحریف کنند، امکان نداشت که اسلام را از دل مردم، از ذهن مردم یک‌باره دور کنند، چون مردم مؤمن بودند، مجبور بودند اسلام را از روح و محتوا و ماهیت خودش عوض کنند و خالی کنند.

عین همان کاری که شما یادتان هست و شاهد بودید در دوران رژیم گذشته نسبت به مظاهر اسلامی انجام می‌گرفت. در رژیم گذشته با تظاهرات اسلامی مخالفت نمی‌شد، اما با معنای اسلام و با روح اسلام چرا، با جهاد اسلام چرا. با امر به معروف و نهی از منکر اسلام چرا، با بیان حقایق اسلامی چرا، اما با ظواهر اسلامی که به گاو و گوسفند آنها صدمه‌ای نزنند

مخالفت نمی‌شد. این حالت در دوران خلافت‌های اموی و عباسی هم وجود داشت، لذا برای اینکه اسلام را از روح و حقیقت خود خالی کنند، عده‌ای مزدور قلم‌به‌مزد و زبان‌به‌مزد داشتند. پول می‌دادند حدیث درست می‌کردند، پول می‌دادند منقبت^۱ برای آنها درست می‌کردند، پول می‌دادند کتاب برای آنها می‌نوشتند. می‌گویند وقتی سلیمان بن عبدالملک از دنیا رفت، ما دیدیم کتاب‌های فلان عالم بزرگ - که اسمش را نمی‌آورم - بر حیوانات بار شد، بر استرها بار شد و از خزانه سلیمان بن عبدالملک بیرون آمد. یعنی این کتاب‌نویس، این محدث بزرگ، این عالم معروفی که این همه نام او در کتاب‌های اسلامی وجود دارد، این برای سلیمان بن عبدالملک کتاب می‌نوشت. خُب، کتابی که برای سلیمان بن عبدالملک نوشته بشود شما توقع دارید در این کتاب چیزی باشد که سلیمان بن عبدالملک را ناخوش بیاید؟ خُب سلیمان بن عبدالملکی که ظلم می‌کند، شراب می‌خورد، با کفار می‌سازد، مسلمین را زیر فشار قرار می‌دهد، بین مردم تبعیض قائل می‌شود، فقرا را رویشان فشار می‌آورد، اموال مردم را می‌گیرد، این چه جور اسلامی را می‌پسندد؟ این درد بزرگ جامعه اسلامی در طول قرن‌های اول بود، ائمه علیهم‌السلام این را می‌دیدند، احساس می‌کردند که میراث ارزشمند پیغمبر، یعنی احکام اسلامی که باید برای طول تاریخ بماند و انسان‌ها را در تمام ادوار تاریخ هدایت بکند، دستخوش تحریف شده. یکی از هدف‌های ائمه که خیلی هم مهم بود، تبیین درست اسلام و تفسیر حقیقی قرآن و افشاگری تحریف‌ها و تحریف‌کننده‌ها بود.

نگاه کنید در کلمات ائمه علیهم‌السلام می‌بینید آنچه که گفته شده، در موارد بسیاری ناظر به آن چیزهایی است که به نام اسلام، علما و فقها و محدثین وابسته به دستگاه‌های حکومت و دربارهای سلطنتی گفته بودند، آنها را رد می‌کردند و حقایق را بیان می‌کردند؛ این یک هدف اصلی و بزرگ برای ائمه که تبیین احکام اسلامی بود، این یک.

خُب، خود همین کار، یک ماهیت سیاسی دارد. یعنی وقتی که ما می‌دانیم که تحریف، با تحریک دستگاه سلطنت و خلافت انجام می‌گیرد و قلم‌به‌مزدها و مزدورهای علی‌الظاهر عالم، برای خاطر سلاطین و حکمرانان تحریف می‌کنند، طبیعی است که اگر کسی علیه آن تحریف‌ها

۱. (نق ب) آنچه مایه فخر و مباهات باشد.

اقدام بکند، یقیناً کاری برخلاف سیاست آن حکام و سلاطین انجام داده. امروز که در بعضی از کشورهای اسلامی، بعضی از قلم‌به‌مزدها و نویسندگان مزدور و عالمان مأجور از طرف دستگاه‌ها، کتاب می‌نویسند تا ایجاد تفرقه بین مسلمان‌ها بکنند، یا چهره برادران مسلمان خودشان را زشت نشان بدهند، اگر در این کشورها یک نویسنده آزادمنش پیدا بشود که کتابی بنویسد و درباره وحدت اسلامی و درباره برادری بین جماعات اسلامی در آن قلم‌فرسایی کند، این کار، یک کار سیاسی است در حقیقت؛ ضد دستگاه‌های حاکم است. ائمه یکی از قلم‌های درشت فعالیت‌شان این بود، احکام اسلامی را که بیان می‌کردند معنایش این نبود که احکام اسلامی در آن‌روز، در جامعه اسلامی گفته نمی‌شد. چرا، در هر گوشه و کناری از دنیای اسلام کسانی بودند که قرآن می‌گفتند، حدیث می‌گفتند، از پیغمبر نقل می‌کردند، هزاران حدیث را بعضی از محدثین بلد بودند، مخصوص مکه و مدینه و کوفه و بغداد و اینها هم نبود، در تمام اقطار عالم اسلامی - شما نگاه کنید به تاریخ - در خراسان، فلان جوان دانشمند چندین هزار حدیث مثلاً تدوین می‌کند. در طبرستان، فلان عالم بزرگ چندین هزار حدیث از پیغمبر و از صحابه نقل می‌کند. حدیث وجود داشت، حکم اسلامی بیان می‌شد، آنچه بیان نمی‌شد تفسیر و تبیین درست اسلام در همه شوون و امور جامعه اسلامی بود که ائمه علیهم‌السلام می‌خواستند جلو این را بگیرند؛ این یک کار، که از کارهای مهم ائمه علیهم‌السلام بود.

کار مهم دیگر تبیین مسئله «امامت» بود. امامت یعنی زمامداری جامعه اسلامی. مسئله عمده‌ای که برای مسلمان‌ها آن‌روز روشن نبود و عملاً و از لحاظ تئوری دچار تحریف شده بود، مسئله امامت بود. امامت جامعه اسلامی با کیست؟ کار به جایی رسیده بود که کسانی که به اغلب احکام اسلامی عمل نمی‌کردند و بیشتر محرمات را علناً انجام می‌دادند، ادعا می‌کردند جانشین پیغمبرند و می‌نشستند در مسند پیغمبر و خجالت هم نمی‌کشیدند. یعنی این‌جور هم نبود که مردم ندانند، مردم می‌دیدند که یکی به نام خلیفه، مست و لایعقل به محل نماز جمعه می‌آید و پیش‌نماز مردم می‌شود و به او هم اقتدا می‌کردند. مردم می‌دانستند که یزید بن معاویه دچار بیماری‌های بزرگ اخلاقی و عامل به گناهان بزرگ است، در عین حال وقتی به ایشان گفته می‌شد که علیه یزید قیام کنید، می‌گفتند ما با یزید بیعت کردیم، نمی‌شود

قیام کنیم. مسئله امامت برای مردم روشن نبود. مردم خیال می‌کردند که امام مسلمین و حاکم جامعه اسلامی می‌تواند با این گناهان، با این خلاف‌ها، با این ظلم‌ها، با این اعمالی که برخلاف صریح قرآن و اسلام هست آمیخته و آلوده باشد، برای مردم مسئله مهمی نبود. این یک مشکل بزرگی بود که با توجه به اهمیت مسئله حکومت در یک جامعه و تأثیر حاکم در جهت‌گیری جامعه، بزرگ‌ترین خطر برای عالم اسلام است. لذا ائمه علیهم‌السلام لازم می‌دانستند دو چیز را به مردم بگویند.

یکی اینکه بگویند، امام دارای این شرایط است، حاکم اسلامی دارای این خصوصیات است. این عصمت، این تقوا، این علم، این معنویت، این رفتار با مردم، این عمل در مقابل خدا، خصوصیات امام یعنی حاکم اسلامی را برای مردم بیان کند، این یک؛ و دوم مشخص کنند که آن کسی که دارای این خصوصیات هست امروز کیست؟ که معرفی می‌کردند و خودشان را بیان می‌کردند، این هم یک کار بزرگ ائمه و می‌بینید که این یکی از مهمترین کارهای سیاسی و تبلیغات و تعلیمات سیاسی است.

اگر ائمه علیهم‌السلام غیر از این دو کاری که گفتم هیچ کار دیگری نداشتند، کافی بود که ما بگوییم زندگی ائمه از اول تا به آخر یک زندگی سیاسی است. آنجایی که تفسیر هم می‌گویند، بیان معارف اسلامی را هم می‌کنند در حقیقت یک عمل سیاسی انجام می‌دادند. آنجایی هم که درباره خصوصیات امام حرف می‌زنند باز یک عمل سیاسی دارند انجام می‌دهند. یعنی ائمه، تعلیماتشان اگر در همین دو خصوصیت، دو عنوان و دو موضوعی که گفتم خلاصه هم می‌شد، باز ائمه زندگی‌شان یک زندگی سیاسی بود، اما به این هم اکتفا نمی‌کردند. علاوه بر همه اینها، ائمه علیهم‌السلام حداقل از دوران امام حسن مجتبی به بعد یک حرکت زیرزمینی همه‌جانبه سیاسی و انقلابی را به قصد قبضه کردن حکومت، شروع کرده بودند. هیچ شکی باقی نمی‌ماند برای کاوشگر زندگی ائمه که ائمه علیهم‌السلام این حرکت را داشتند. آئی که من عرض می‌کنم ناشناخته است، این نکته قضیه است که متأسفانه در کتاب‌هایی که در زندگی ائمه نوشته شده، درباره زندگی امام صادق، در زندگی موسی بن جعفر، در زندگی بسیاری از ائمه دیگر این نکته معرفی نشده است.

اینی که ائمه علیهم السلام یک حرکت سیاسی، تشکیلاتی وسیع و گسترده را انجام می دادند با اینکه این همه شواهد وجود دارد، این ناگفته مانده و ذکر نشده و مشکل عمده فهم زندگی ائمه علیهم السلام است. حقیقت این است که ائمه این کار را شروع کردند. البته شواهد خیلی زیادی هست. پس این را به طور خلاصه همه برادران و خواهران بدانند که ائمه علیهم السلام همه شان به مجرد اینکه بار امانت امامت را تحویل می گرفتند، یکی از کارهایی که شروع می کردند یک مبارزه سیاسی بود، یک تلاش سیاسی بود برای گرفتن حکومت. این تلاش سیاسی مثل همه تلاش هایی است که آن کسانی که می خواهند یک نظامی را تشکیل بدهند، انجام می دهند و این کار را ائمه علیهم السلام هم می کردند. ۱۳۶۴/۱/۱۳۰

تمام این نزاعی که شما در طول دوران زندگی ائمه علیهم السلام بین آنها و دستگاه های ظلم و جور مشاهده می کنید بر سر همین قضیه است. آنهایی که با ائمه ما مخالفت می کردند، آنها را مسموم می کردند، مقتول می کردند، زندان می انداختند، محاصره می کردند، دعوایشان بر سر داعیه حکومت ائمه علیهم السلام بود. اگر ائمه داعیه حکومت نداشتند ولو علوم اولین و آخرین را هم به خودشان نسبت می دادند، اگر بحث قدرت سیاسی نبود، داعیه قدرت سیاسی نبود، هیچ گونه تعرضی نسبت به آنها انجام نمی گرفت، لاقلاً به این شدت انجام نمی گرفت، اصلاً مسئله این است. لذا شما می بینید در بین دعوت ها و تبلیغات ائمه علیهم السلام روی کلمه امامت و مسئله امامت حساسیت بسیار بالایی است، یعنی وقتی که امام صادق هم می خواهد ادعای حاکمیت اسلامی و قدرت سیاسی بکند می گوید: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ كَانَ الْإِمَامَ» می گوید ای مردم - در اجتماع مردم در عرفات - می ایستد در میان مردم می گوید: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ كَانَ الْإِمَامَ» امام جامعه، پیشوای جامعه، رهبر جامعه، حاکم بر جامعه رسول خدا بود، «ثُمَّ كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ» تا می رسد به خودش. یعنی تمام بحث ائمه با مخالفینشان و بحث اصحاب ائمه در مبارزاتشان، همین مسئله حکومت و حاکمیت و ولایت مطلقه و عامه بر مسلمین و قدرت سیاسی بود؛ بر سر مقامات معنوی، آنها با ائمه دعوایی نداشتند.

خیلی از اوقات اتفاق می‌افتاد که کسانی در جامعهٔ زمان خلفا، اهل زهد بودند و اهل علم بودند و معروف به تفسیر و به علم و به این چیزها، خلفا هم با آنها نه فقط معارضه‌ای نمی‌کردند بلکه حتی مخلص آنها بودند، اظهار ارادت نسبت به آنها می‌کردند، پیش آنها می‌رفتند، از آنها نصیحت می‌خواستند، چرا؟ چون آنها در مقابل خلفا داعیهٔ سیاسی نداشتند و الا امثال حسن بصری و ابن شبرمه و عمرو بن عبید، این بزرگان از علمایی که مورد توجه و قبول خلفا بودند، اینها کسانی بودند که ادعای علم و ادعای زهد و ادعای معنویت و ادعای تفسیر و ادعای علوم پیغمبر و همهٔ این ادعاها را هم اینها داشتند، اما نسبت به آنها هیچ‌گونه از طرف خلفا تعرضی نبود؛ چرا؟ چون داعیهٔ قدرت سیاسی وجود نداشت. دعوای ائمه علیهم‌السلام با خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس بر سر همین مسئلهٔ امامت و ولایت، یعنی همین معنایی از امامت که ما امروز آن را به کار می‌بریم، [بوده] ۱۳۶۶/۱۱/۲۰

فصل دوم

امامت

امامت، یعنی همان اوج معنای مطلوب ادارهٔ جامعه در مقابل انواع و اقسام مدیریت‌های جامعه که از ضعف‌ها و شهوات و نخوت^۱ و فزون‌طلبی انسانی سرچشمه می‌گیرد. اسلام شیوه و نسخهٔ امامت را به بشریت ارائه می‌کند؛ یعنی اینکه یک انسان، هم دلش از فیض هدایت الهی سرشار و لبریز باشد، هم معارف دین را بشناسد و بفهمد - یعنی راه را درست تشخیص دهد - هم دارای قدرت عملکرد باشد - که «یا یحیی خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ^۲» - هم جان و خواست و زندگی شخصی برایش حائز اهمیت نباشد؛ اما جان و زندگی و سعادت انسان‌ها برای او همه‌چیز باشد؛ که امیرالمؤمنین در کمتر از پنج سال حکومت خود، این را در عمل نشان داد. شما می‌بینید که مدت کوتاه‌تر از پنج سال حکومت امیرالمؤمنین، به عنوان یک نمونه و الگو و چیزی که بشریت آن را هرگز فراموش نخواهد کرد، در طول قرن‌ها همچنان می‌درخشد و باقی مانده است. این نتیجهٔ درس و معنا و تفسیر واقعهٔ غدیر است.^۳ ۱۳/۱۲/۱۳۸۰

واژهٔ امامت - که در اصل به معنای مطلق پیشوایی است - در فرهنگ اسلامی بیشتر بر مصداق

۱. (نخوت) تکبر، خودبینی

۲. سورهٔ مبارکهٔ مریم/ آیهٔ ۱۲، «[گفتیم:] ای یحیی! کتاب [خدا] را با جدّ و جهد بگیر.»

خاصی از آن اطلاق می‌گردد و آن، پیشوایی و رهبری در شئون اجتماعی است؛ چه فکری و چه سیاسی. در هر جا از قرآن که مشتقاتِ واژهٔ امامت - مانند امام و ائمه - به کار رفته، ناظر به همین معنای خاص، یعنی پیشوایی امت است. پیشوایی فکری، پیشوایی سیاسی و یا هر دو، پس از رحلت پیامبر و انشعاب فکری و سیاسی مسلمانان که به چند فرقه شدن پیروان اسلام انجامید، از آنجا که نکتهٔ اصلی اختلاف را مسئلهٔ رهبری سیاسی امت تشکیل می‌داده و واژهٔ امامت و امام سرنوشت ویژه‌ای پیدا کرد، بیش از هر معنای دیگری در مفهوم «رهبری سیاسی» به کار رفت و کم‌کم معانی دیگر تحت‌الشعاع این معنی قرار گرفت؛ به طوری که وقتی در قرن دوم هجری مکاتب کلامی اسلام یکی پس از دیگری به وجود آمد و گرایش‌های گوناگون اسلامی را به صورت ایدئولوژی‌ها و مکتب‌های مرزبندی‌شده و مشخص درآورد، یکی از مسائل مهم همهٔ این مکتب‌ها را مسئلهٔ امامت تشکیل می‌داد که به معنای رهبری سیاسی بود. در این مسئله، معمولاً از شرایط و خصوصیات امام - یعنی حاکم و زمامدار جامعه - سخن می‌رفت و هر گروه را در این باره عقیده و سخنی بود.

در مکتب تشیع نیز - که از نظر پیروانش اصلی‌ترین جریان فکری اسلام است - امامت به همین معنا گرفته می‌شد و نظریهٔ آن مکتب دربارهٔ امام، بدین گونه خلاصه می‌گشت که: امام و زمامدار سیاسی جامعهٔ اسلامی باید از سوی خدا معین و به وسیلهٔ پیامبر معرفی شده باشد، و باید رهبر فکری و مفسر قرآن و آگاه از همهٔ رموز و دقائق دین باشد، و باید پاک و معصوم و مبرا از هر عیب و نقیصهٔ خلقی و خلقی و سببی باشد، و باید از دودمانی پاک و پاک‌دامن تولد یافته باشد، و باید و باید. و بدین گونه، امامت که در عرف مسلمانان قرن اول و دوم به معنای رهبری سیاسی بود، در عرف خاص شیعیان، به جز رهبری سیاسی، رهبری فکری و اخلاقی را نیز در مفهوم خود فراگرفت.

هنگامی که شیعه کسی را به عنوان امام می‌شناخت، نه تنها ادارهٔ امور اجتماعی، که راهنمایی و ارشاد فکری و آموزش دینی و تصفیه و تزکیهٔ اخلاقی را نیز از او انتظار می‌برد؛ و اگر این وظایف از او ساخته نمی‌بود، او را به عنوان «امام به حق» نمی‌شناخت و به حسن ادارهٔ سیاسی

و قدرت‌نمایی نظامی و سلحشوری و کشورگشایی - که در نظر دیگران، معیارهای بسنده‌ای^۱ به شمار می‌آید - قناعت نمی‌ورزید.

بنابر تلقی شیعه از مفهوم امامت، امام یک جامعه، همان قدرت فائده‌ای^۲ است که حرکت جمعی و منش فردی افراد آن جامعه را توجیه و رهبری می‌کند و در آن واحد، هم آموزگار دین و اخلاق، و هم فرمانروای زندگی و تلاش آنهاست. با این بیان، پیامبر نیز امام است؛ چه آنکه رهبری فکری و سیاسی جامعه‌ای که خود شالوده‌ریزی کرده، به‌دست اوست. و پس از پیامبر نیز امت را به امامی نیاز هست تا بتواند جانشین - خلیفه - وی و متحمل بار مسؤولیت‌های او - و از آن جمله رهبری سیاسی - باشد. و شیعه معتقد است که این جانشینی، طبق تصریح پیامبر، از آن علی بن ابی‌طالب و سپس متعلق به امامان معصوم آن خاندان است. (برای تفصیل و استدلال باید رجوع شود به کتب مربوطه)

این نکته گفتنی است که آمیختگی سه مفهوم «رهبری سیاسی»، «آموزش دینی» و «تهذیب روحی» در خلافت و حکومت اسلام - که امامت و حکومت اسلام را دارای سه جنبه و سه بُعد قرار داده است؛ چنان که بعضی از متفکران برجسته این زمان به‌درستی بیان کرده‌اند - ناشی از آن است که اسلام در اصل، این سه جنبه را از یکدیگر تفکیک نکرده و به عنوان برنامه‌ای از این سه جهت، بر انسان عرضه شده است. پس پیشوایی امت نیز به معنای پیشوایی در این سه جهت است و شیعه به دلیل همین گستردگی معنای امامت است که عقیده دارد امام باید از طرف خدا تعیین شود.

نتیجه آنکه برخلاف نظر سطحی‌نگر کسانی که «امامت» را چیزی در قبال «خلافت» و «حکومت» پنداشته و آن را صرفاً یک منصب معنوی و روحی و فکری شمرده‌اند، امام در فرهنگ تشیع «رهبر امت» است؛ هم در امور دنیایی و نظم و نسق زندگی مردم و اداره سیاسی و اجتماعی جامعه (رئیس دولت) و هم در تعلیم و ارشاد معنوی و روحی و گره‌گشایی از مشکلات فکری و تبیین ایدئولوژی اسلام (ایدئولوگ).

این مطلب واضح، چندان از ذهن بیشتر معتقدان امامت بیگانه است که ذکر چند نمونه از

۱. کافی، شایسته

۲. (فوق) مسلط

صدها مدرک قرآنی و حدیثی آن، زاید به نظر نمی‌رسد:

در کتاب «الحجه» کافی، حدیثِ مسوطی از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در شناخت امامت و توصیف امام نقل شده است که متضمّن خصوصیات پُر معنی و جالبی است؛ از آن جمله درباره امامت: رشته دین، سامان مسلمان، آبادگر جهان، سربلندی مؤمنان، رتبت^۱ پیامبران، میراث جانشینان، خلافت خداوندگار و جانشینی پیامبر. و درباره امام: افزایش دهنده ثروت عمومی، اجراکننده مقررات و حدود الهی، پاسدار مرزها، امین خدا در میان خلق، شعله فروزنده‌ای بر جایگاهی بلند، صلاح‌دهنده^۲ راه خدا، مدافع حریم خدا، به خشم آورنده منافقان، ویرانگر بنیان کافران، عزت‌بخش مؤمنان، ورزیده و کاردار در زمامداری، دانای کار سیاست، کمربسته فرمان خدا، خیرخواه بندگان خدا، نگاهبان دین خدا.^۳

در روایت دیگری از امام صادق صراحتاً گفته می‌شود: همه امتیازات و نیز همه تعهدات پیامبر را علی و نیز امامان دیگر دارا می‌باشند.^۴

در روایات دیگری از امام صادق و جوب فرمانبری از «اوصیاء» یادآوری شده و سپس توضیح داده شده است که اوصیاء همان کسانی هستند که قرآن از آنان با تعبیر «اولی الامر» یاد

۱. (رتب) منزلت، مرتبه

۲. برافروزنده، بریاکننده

۳. الکافی/ج ۱/ص ۲۰۰، «الإمامة زمام الدين ونظام المسلمين وصلاح الدنيا وعز المؤمنين إن الإمامة أس الإسلام التامی و فرعه التامی بالإمام تمام الصلاة و الزكاة و الصيام و الحج و الجهاد و توفير الفيء و الصدقات و إمضاء الحدود و الأحكام و منع الثور و الأطراف الإمام یحل خلال الله و یحرّم حرام الله و یقیم حدود الله و یدب عن دین الله و یدعو إلى سبیل ربّه بالحکمة و الموعظة الحسنیة و الحجة البالغة الإمام کالشمس الطالعة المجللة بئورها للعالم و هی فی الأفق بحيث لا تتأهلها الأیدی و الأبصار الإمام البدر المنیر و السراج الزاهر و التور الساطع و النجم الهادی فی غیاب الدجی و أجواز البلدان و القفار و ليج البحار؛

همانا امامت زمام دین و مایه نظام مسلمین و صلاح دنیا و عزت مؤمنین است، همانا امامت ریشه با نمو اسلام و شاخه بلند آن است، کامل شدن نماز و زکات و روزه و حج و جهاد و افزایش غنیمت و صدقات و اجرای حدود و احکام و نگهداری مرزها و اطراف به‌وسیله امام است؛ امام است که حلال خدا را حلال و حرام او را حرام کند و حدود خدا را بیا دارد و از دین خدا دفاع کند و با حکمت و اندرز و حجت رسا مردم را به طریق پروردگارش دعوت نماید، امام مانند خورشید طالع است که نورش عالم را فرا گیرد و خودش در افق است به‌نحوی که دست‌ها و دیدگان به آن نرسد؛ امام ماه تابان، چراغ فروزان، نور خورشان و ستاره‌ای است راهنما در شدت تاریکی‌ها و رهگذر شهرها و کویرها و گرداب دریاها...»

۴. الکافی/ج ۱/ص ۱۹۶، جری له من افضل ما جرى لمحمد... و لقد حملت علی مثله حمولة... و كذلك یجرى الامنة الهدی واحداً بعد واحد.

۵. سورة مبارکه مائده/ آیه ۵۹، «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم؛ ای کسانی که ایمان آوردید از خدا اطاعت کنید و از رسول و صاحبان فرمان از خودتان هم اطاعت کنید.»

کرده است.^۱

صدها روایت پراکنده در باب‌های مختلف از کتاب‌های گوناگون صریحاً مفهوم امام و امامت در فرهنگ شیعی را «زمامداری» و «ادارهٔ امور امت مسلمانان» دانسته و امامان اهل‌بیت را صاحبان حقیقی حکومت معرفی کرده است؛ به طوری که برای جستجوگرِ مُنصف جای تردید باقی نمی‌گذارد که ادعای امامت از طرف ائمهٔ اهل‌بیت، فراتر از ترتیب فکری و معنوی، دقیقاً ادعای حق حکومت نیز هست و دعوت همه‌جاگستر آنان در حقیقت دعوت به مبارزه‌ای سیاسی- نظامی برای به‌دست آوردن حکومت بوده است. پیشوای صادق، ص ۷۴-۶۹

اگر کسی تصور کند که ائمهٔ نه‌گانه و هشت‌گانه از امام سجاد تا امام عسکری فقط به ذکر احکام دین و معارف دین پرداخته و مبارزهٔ سیاسی به شکل‌های متناسب با زمانشان نداشته‌اند، حتماً غور^۲ کافی را در زندگی این بزرگواران نکرده است. آن طوری که از حالات آن بزرگواران به‌وضوح برمی‌آید و اساساً معنای امامت در اسلام و فلسفه‌ای که شیعه برای امامت قائل است، جز این راه هم به‌هیچ‌وجه قبول نمی‌کند و سازگار نیست. و اگر ما دلیل روشنی هم بر مبارزهٔ ائمه نمی‌داشتیم، باید معتقد بودیم که ما خبر نداریم، به ما نرسیده و آن بزرگواران مبارزه می‌کردند. و نمی‌شود ما معنای امامت را آنچنان که در فرهنگ اسلام - نه فقط در فرهنگ تشیع - وجود دارد بدانیم و به آن معتقد باشیم و درعین حال قبول کنیم که مثلاً صدوپنجاه سال و یا بیشتر، ائمه علیهم‌السلام در خانه‌ها نشسته‌اند و دست روی دست گذاشته‌اند و فقط دل را به این خوش کرده‌اند که احکام قرآن و معارف اسلامی را بیان کنند و مبارزهٔ سیاسی نداشته‌اند، چنین چیزی به‌هیچ‌وجه درست نیست. البته وقتی می‌گوییم ائمه مبارزه می‌کردند، باید این را بدانیم که مبارزه در هر زمانی به شکل خاصی است. گاهی مبارزه با کار فرهنگی، علمی، سیاسی، تشکیل و تحزب و ایجاد سازماندهی و گاهی با کارهای خونین، فعالیت‌های جنگی و نبرد آشکار است و هر زمان مبارزه به‌نحوی است. ۱۳۶۶/۵/۸

ممکن است بعضی اشکال کنند که ائمه علیهم‌السلام چطور برای قبضه کردن حکومت مبارزه می‌کردند، درحالی که با علم الهی خودشان می‌دانستند که به حکومت نخواهند رسید.

۱. الکافی/ج ۱/ص ۱۸۹

۲. (غور) تأمل و تفکر عمیق

خُب معلوم است، زندگی ائمه علیهم السلام نشان داد که اینها نتوانستند به حکومت دست پیدا کنند و جامعه و نظام اسلامی را آن طور که میل و وظیفه شان بود، تشکیل دهند. اما چطور ائمه علیهم السلام با بیان اینکه این را می دانستند و به الهام الهی از آن آگاه بودند، این کار را انجام دادند؟ در جواب این فکر باید بگوییم، دانستن اینکه به هدف نخواهند رسید، مانع از انجام وظیفه نمی شود. شما در زندگی پیغمبر نگاه کنید. پیغمبر اکرم می دانستند که در جنگ احد شکست خواهند خورد. می دانستند، آنهایی را که در شکاف کوه نشانده اند، نخواهند نشست و به طمع غنیمت پایین خواهند آمد. پیغمبر آن روزی که به طائف رفت تا بنی سقیف را هدایت کند و از شر مکی ها به طائفی ها پناه برد، می دانست که طائفی ها با پاره سنگ از او استقبال می کنند. این قدر سنگ به او می زنند که ساق مبارکش خونی می شود و مجبور می شود برگردد. ائمه علیهم السلام همه اینها را می دانستند. امیرالمؤمنین می دانست که در بیست و یکم ماه رمضان به شهادت خواهد رسید، اما در عین حال اندکی قبل از ماه رمضان، اردوگاه وسیعی در بیرون کوفه درست کرد برای اینکه به ادامه جنگ با معاویه بپردازد. اگر دانستن امیرالمؤمنین موجب می شود که او بر طبق روال عادی و معمولی عمل نکند، چرا این اردوگاه را درست کرد، چرا این لشکرکشی را کرد؟ مردم را برد بیرون کوفه و منتظر نگه داشت، چرا؟ چه فایده ای داشت؟ اینکه ائمه علیهم السلام می دانستند که به حکومت نمی رسند نباید موجب آن بشود که تلاش خودشان را نکنند. باید تلاش و مبارزه بکنند و مثل کسی که نمی داند و اطلاع ندارد چه پیش خواهد آمد، تمام کارهای کسی را که نمی داند چه پیش خواهد آمد باید انجام بدهند. ۱۳۶۴/۱/۳۰

چهار دوره جریان امامت

جریان امامت، از نخستین روز پس از رحلت پیامبر - ماه صفر سال یازده هجری - پدید آمد و تا سال وفات امام حسن عسکری - ماه ربیع الاول سال دویست و شصت هجری - در میان جامعه مسلمانان ادامه یافت. در این مدت، امامت به طور تقریبی چهار دوره را گذراند و هر دوره با ویژگی هایی از لحاظ موضع گیری امامان در برابر قدرت های مسلط سیاسی. دوره اول، دوره سکوت یا همکاری امام با این قدرتهاست. جامعه نوپا و جدیدالولادة اسلامی با وجود دشمنان قدرتمند و ضریب خورده خارجی، و با وجود عناصر تازه مسلمان و درست جان یفتاده

داخلی، به هیچ وجه تابِ دودستگی و اختلافِ صفوف را ندارد. کمترین رخنه‌ای در پیکر استوار این جامعه می‌تواند همچون تهدیدی نسبت به اصل و اساس آن باشد. از طرفی زاویهٔ انحراف واقعیت از حقیقت، آنچنان فاحش نیست که برای کسی همچون امیرالمؤمنین - که خود دلسوزترین و متعهدترین انسان نسبت به مکتب و جامعهٔ اسلامی است - قابل تحمل نباشد و شاید به همین جهات، که از پیش در آینهٔ بینش پیامبر اکرم منعکس بود، پیامبر به این شاگرد برگزیدهٔ خود فرمان داده بود که در برابر چنین حوادثی صبر و تحمل پیشه سازد.

این دوره، سراسر بیست و پنج سالِ میانهٔ رحلت پیامبر اکرم - سال یازده هجری - و آغاز خلافت امیرالمؤمنین - سال سی و پنج - را در بر می‌گیرد. آن حضرت در نامه‌ای خطاب به مصریان، وضع خود را در آغاز این فترت^۱، این‌گونه تشریح می‌کند: «فَأَمَسَكْتُ يَدِي حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَةَ النَّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ يَدْعُونَ إِلَيَّ مَخْفَى دِينَ مُحَمَّدٍ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فَخَشِيْتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ أَنْ أَرَى فِيهِ ثَلَمًا أَوْ هَدْمًا تَكُونُ الْمُصِيبَةُ بِهِ عَلَيَّ أَعْظَمَ مِنْ فَوْتٍ وَلَا يَتَكَمَّرُ فَهَضَّتْ فِي تِلْكَ الْأَحْدَاثِ»؛ نخست از همهٔ جریان‌ها کناره گرفتم تا آنکه دیدم گروه‌هایی، از اسلام رجعت کرده و به نابودی اسلام دعوت می‌کنند. بیم آن بود که اگر اسلام و مسلمانان را یاری نکنم، در اسلام رخنه یا ویرانی‌ای پدید آید که خسارات آن عظیم‌تر باشد از موضوع از دست دادن خلافت، این بود که به‌پاخاستم و کمر بستم.^۲

زندگی بیست و پنج سالهٔ علی علیه‌السلام در این دوره، حاکی از دخالت فعال و کمک و حمایتی است که از روی کمال دلسوزی نسبت به اسلام و جامعهٔ مسلمانان انجام می‌گرفته است. پاسخ‌ها و راهنمایی‌های آن حضرت به خلفای زمان دربارهٔ مسائل سیاسی و نظامی و اجتماعی و غیره، در نهج‌البلاغه و دیگر کتب حدیث و تاریخ نقل شده و شاهدِ تردیدناپذیری است بر این شیوه در زندگی امام.

دورهٔ دوم، دورهٔ به قدرت رسیدن امام است. این دوره، همان چهار سال و نه ماه خلافت امیرالمؤمنین و چند ماه خلافت حسن بن علی است که با همهٔ کوتاهی و با وجود ملالت‌ها و دردسرهای فراوانی که از یک حکومت انقلابی، غیرقابل تفکیک است، درخشنده‌ترین

۱. (فت‌ر) زمان بین دو مرحله

۲. نهج‌البلاغه / نامهٔ ۶۲

سال‌های حکومت اسلامی به‌شمار می‌رود. روش‌های انسانی و عدالت مطلق و رعایت ابعاد گوناگون اسلام در زندگی جامعه، همراه با قاطعیت و صراحت و جرأت، در این دوره بیش از همیشه تاریخ ثبت و ضبط است.

این دوره از زندگی امامان، مسطوره و نمونه‌ای بود برای حکومت و نظام اجتماعی که در دو قرن بعد از آن همواره امامان شیعه بدان فراخوانده و در راه آن تلاش کرده‌اند و شیعه همچون خاطره‌ای گرمی از آن یاد می‌کرده و دریغ آن را می‌خورده و رژیم‌های زمان‌های بعد را در مقایسه با آن محکوم می‌ساخته است. درعین‌حال درسی و تجربه آموزنده‌ای بوده که می‌توانست وضع و حال یک حکومت انقلابی و صددرصد اسلامی را در میان جامعه و مردمی تربیت‌نیافته یا به انحراف کشانیده شده، نشان دهد و از آن‌روز روش‌های درازمدت و همراه با تربیت‌های دشوار و سخت‌گیرانه‌ای حزبی را بر امامان بعدی تحمیل کند.

دوره سوم، بیست سال میانۀ صلح امام حسن - سال چهل و یک - و حادثۀ شهادت امام حسین - محرم سال شصت و یک - است. پس از ماجرای صلح، عملاً کار نیمه‌مخفی شیعه شروع شد و برنامه‌ای که هدفش تلاش برای بازگرداندن قدرت به خاندان پیامبر در فرصت مناسب بود، آغاز شد. این فرصت طبق برآورد عادی، چندان دور از دسترس نبود و با پایان یافتن زندگی شرارت‌آمیز معاویه، امید آن وجود داشت. بنابراین می‌توان دوره سوم را «دوره تلاش سازنده کوتاه‌مدت برای ایجاد حکومت و رژیم اسلامی» نام داد.^۱

و بالاخره، چهارمین دوره، روزگار تعقیب و ادامه همین روش در برنامه‌ای درازمدت است؛ در زمانی نزدیک به دو قرن، و با پیروزی‌ها و شکست‌هایی در مراحل گوناگون، و همراه با پیروزی قاطع در زمینۀ کار ایدئولوژیک، و آمیخته با صدها تاکتیک مناسب زمان، و مزین با هزاران

جلوه از اخلاص و فداکاری و نمودارهای عظمت انسان طراز اسلام. پیشوای صادق، ص ۱۶-۱۹.

مهمترین چیزی که در زندگی ائمه به‌طور شایسته مورد توجه قرار نگرفته، عنصر «مبارزه حادّ سیاسی» است از آغاز نیمۀ دوم قرن اول هجری، که خلافت اسلامی به‌طور آشکار با پیرایه‌های سلطنت آمیخته شد و امامت اسلامی به حکومت جابرائۀ پادشاهی بدل گشت، ائمه

۱. در این‌باره ضمن چند سخنرانی، به شرح و تفصیل و با ذکر مدارک و شواهد بحث کرده‌ام. (نویسنده)

اهل بیت علیهم السلام مبارزهٔ سیاسی خود را به شیوه‌ای متناسب با اوضاع و شرایط، شدت بخشیدند. این مبارزه بزرگ‌ترین هدفش تشکیل نظام اسلامی و تأسیس حکومتی بر پایهٔ امامت بود. بی‌شک تبیین و تفسیر دین با دیدگاه مخصوص اهل بیت وحی، و رفع تحریف‌ها و کج‌فهمی‌ها از معارف اسلامی و احکام دینی نیز هدف مهمی برای جهاد اهل بیت به حساب می‌آمد. اما طبق قراین حتمی، جهاد اهل بیت به این هدف‌ها محدود نمی‌شد و بزرگ‌ترین هدف آن، چیزی جز «تشکیل حکومت علوی» و تأسیس نظام عادلانهٔ اسلامی نبود. بیشترین دشواری‌های زندگی مرارت‌بار و پر از ایثار ائمه و یاران آنان، به‌خاطر داشتن این هدف بود و ائمه از دوران امام سجاد و بعد از حادثهٔ عاشورا به زمینه‌سازی درازمدت برای این مقصود پرداختند.

در تمام دوران صدوچهل سالهٔ میان حادثهٔ عاشورا و ولایتعهدی امام هشتم جریان وابستهٔ به امامان اهل بیت - یعنی شیعیان - همیشه بزرگ‌ترین و خطرناک‌ترین دشمن دستگاه‌های خلافت به حساب می‌آمد. در این مدت بارها زمینه‌های آماده‌ایی پیش آمد و مبارزات تشیع، که باید آن را «نهضت علوی» نام داد، به پیروزی‌های بزرگی نزدیک گردید، اما هر بار موانعی بر سر راه پیروزی نهایی پدید می‌آمد و غالباً بزرگ‌ترین ضربه از ناحیهٔ تهاجم بر محور و مرکز اصلی این نهضت، یعنی شخص امام در هر زمان و به زندان افکندن یا به شهادت رساندن آن حضرت، وارد می‌گشت و هنگامی که نوبت به امام بعد می‌رسید، اختناق و فشار و سخت‌گیری به حدی بود که برای آماده کردن زمینه، به زمان طولانی دیگری نیاز بود.

ائمه در میان توفان سخت این حوادث، هوشمندانه و شجاعانه تشیع را همچون جریانی کوچک اما عمیق و تند و پایدار از لابه‌لای گذرگاه‌های دشوار و خطرناک گذراندند. و خلفای اموی و عباسی در هیچ‌زمان نتوانستند با نابود کردن امام، جریان امامت را نابود کنند. و این خنجر بُرنده همواره در پهلوی دستگاه خلافت، فرورفته ماند و به صورت تهدیدی همیشگی، آسایش را از آنان سلب کرد. ۱۳۶۳/۵/۱۸

این جزوه دربرگیرنده ی
فصل هایی از کتاب انسان
250 سآله است، کتابی که
توسط انتشارات صهنا منتشر
شده. برای جلسه ی اول
راهنامه مناسب است که

بسج دانشجوی دانشكده
فنی دانشگاه تهران